



سیمافای

مرانزنگاه

می‌زنم؛ با لذایذ دنیا مطابقت می‌دهم و زیر دندان‌هایم مزه‌مزه می‌کنم.

تو تنها می‌گذاری. نهیب می‌زنی، تکلم می‌دهی. مرا به خودم می‌آوری؛ «اذا زلزلت الارض زلزالها»^۱، «اذا السماء انفطرت»^۲ می‌گویی و باز می‌گویی... از خورشید گرفتگی بزرگ و از کوه‌هایی که همچون پنبه خالاجی می‌شوند و از کدر شدن ستاره‌ها و از ذوب شدن سنگ‌ها و از...

برافروخته می‌شوم، وجودم شعله می‌کشد آن‌گاه که خبر می‌دهی از عقده‌گشایی هرچه زبان بسته است و می‌گویی از «حصل ما فی الصدور»^۳

بندبند تنم به رعشه می‌افتد. خیس‌خیس می‌شوم؛ گویی بارانی از شرم و حقارت بر من باریده است.

به سجده می‌افتم؛ وای بر من اگر تو با من نباشی، من مصداق آیه «كُلَّالْاَنَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ»^۴ می‌شوم. ای حبل نجات، ای اعجاز رسول ﷺ من هر روز به دیدارت می‌آیم، چون تاب عذاب و دشواری را ندارم. من طاقت تنها ماندن و سوختن را ندارم و توان تحمل حمیم و زقوم را.

پس با من بمان و نگاه کن که محتاج نگاه توام.

۱. اسراء: ۹.
۲. چائیه: ۲۹.
۳. نمل: ۶۲.
۴. توبه: ۱۰۰.
۵. همان.
۶. الزلزله: ۱.
۷. انفطارت: ۱.
۸. عادیات: ۱۰.
۹. اعراف: ۱۷۹.

مرا نگاه کن که نگاهت را دوست دارم؛ چون از نگاه تو می‌فهمم که چقدر غریب و تنها می‌کنم. تو را زمانی لمس می‌کنم که از هیاهو و قیل و قال کلاس‌ها و راهروهای بی‌روح و کوچه‌های بی‌رحم و روشنفکرانه علوم بشری با دستانی خسته از خطا باز گشته‌ام.

تو را می‌خواهم که آرام‌بخش و تسکین‌دهنده «افکار مضمحل»، «روح مضطرب» و «اندام مرتعش» باشی.

تو را لمس می‌کنم و می‌بوسم تو را که «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم»^۵ و «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق»^۶

به همراه اشک‌هایم با زمزمه «اَمَنْ یَجِیبُ»^۷ به التماس می‌افتم تا تو با من سخن بگویی و چشم‌پوش خطاهایم شوی. چه مهربان از «جنات تجری تحتها الانهار»^۸ و «رضی الله عنهم و رضوا عنه»^۹ می‌گویی! چه زود آرام می‌گیرم و به آغوش پناه می‌آورم. تو را بر سینه‌ام می‌فشارم تا شرح صدی در من پدید آید.

تو در رگ‌های من جاری می‌شوی و من باز می‌بوسم تو را و تو برایم نجوا می‌کنی؛ از هم‌صحبت‌های مطهر و عاری از گناه می‌گویی؛ از افرادی که زیر سایه درختان بر سریرها تکیه زده‌اند.

از «تین و زیتون» می‌گویی و از «رمان».

گاه در تشبیه به خطا و اشتباه می‌افتم، زیرا هنوز یاد نگرفته‌ام زبان تو را و هنوز مستخر کوچه‌های هیجان و در بند نفس خویشم. گلبرگ‌هایت را ورق



در حق هم‌چو خدا افسوس می‌خورند. حیف بر قلبشان، که به جای اینکه حرم‌الله باشد، حرم ابلیس شد.

به این عهدشکنان چه باید گفت؟ کیستند این رفیقان نارقیق؟

ای محمد، رسول خدا! دین تو با ولایت علی تکمیل می‌شود و آن‌که علی را نپذیرد بی‌دین از دنیا می‌رود. بدا به حال این دنیا و آن دنیای مخالفان و منکران ولایت وصی تو، علی بن ابی‌طالب.

وقتی عبادت، نماز، روزه، حج، جهاد، و زکات بدون علی، چون پر کاهی بی‌ارزش است، پس چرا بدون علی بودن؟ وقتی ولایت علی بن ابی‌طالب حصار است که ایمنی می‌دهد از عذاب، پس چرا به این حصار داخل نشدن؟

*

سپاس پروردگار سلام را، که رحمتی چون تو بر من و بر تمام عالم عطا فرمود و آن پس علی را که هر دو از نوری واحد هستی، وصی تو قرار داد تا اگر از بدنامی از نور علی محروم مانم، آتش به دامن خود دراندازم و از زیانکاران شوم. و اگر از نیکانی به نور علی راه را از چاه بازشناسم، گل بر سر زنم و از رستگاران شوم.

تهنیت باد بر تو ای رسول خدا که چه شایسته، رسالتت را در حج آخر به پایان رسانیدی. و تهنیت باد بر وصی تو با علم فراوانی که خدایش عنایت فرمود و هر روز نیز بر آن افزود.